

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی
علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی
الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

قبل از ورود در بحث هدیه می‌کنیم صلواتی را به ارواح ائمه‌ی هدی علیهم السلام و آن‌ها
را شفیع قرار می‌دهیم برای شفای حضرت آیت‌الله شاهرودی دام ظلّه و یک سوره‌ی
مبارکه‌ی حمد برای شفای ایشان.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

استدلال به نصوص برای اثبات شرط چهارم پایان یافت. گفتیم وارد ادله‌ی غیر لفظیه
می‌شویم،

اشکالات تمسک به سیره بزرگان:

اشکال ششم: فرمایش صاحب جامع المدارک

ولی قبل از این که وارد آن ادله بشویم محقق خوانساری در جامع المدارک بعد از این که
ادله‌ی لفظیه را بیان می‌فرماید معارضات آن را هم بیان می‌کنند فی الجمله، و همچنین
سیره‌ی عده‌ای از اصحاب ائمه علیهم السلام را و جواب می‌دهند به این که ممکن است
واجب نبوده بر آن‌ها ولی مُصاب باشند و این عمل مستحب باشد و از باب این جهت آن‌ها
به ثواب برسند بعد می‌فرمایند که:

«يمكن أن يقال المقام من باب المزاخمة و بعض المنكرات ليس بحيث لاينهي عنه بمجرد
ضرر قابلٍ لالتحمّل سواءً كان مالياً أو عرضياً، ألا ترون أنّ وجود الحج لايرتفع من جهت
الضرر القابلة لالتحمّل كما كان فى الاعصار السابقة يأخذون من أموال الحجّاج بعنوان
الأخوة»

حاصل فرمایش ایشان این است که این‌جا از باب تراحم ممکن است باشد، در باب تراحم
که شد باید مقایسه‌ی اهمّ و مهم بکنیم و ممکن است بعضی از منکرات یا بعضی از
واجبات جوری باشد که با ضرر به نفس یا حتی ضرر به دیگران وقتی مزاحمت می‌کند او
مقدم باشد یعنی باید تحمّل ضرر را کرد چه ضرر بر نفس و چه ضرر بر دیگران، چه مالی
و چه عرضی، و بعد مثال می‌زنند مثلاً می‌فرمایند وجوب حج جوری است که اگر با بعضی
از ضررها مزاحمت کرد وجوب حج مقدم است همان‌طور که در ازمنه‌ی سابقه رسمی
بوده که مثل گمرکات حجاج وقتی می‌خواستند وارد حجاز بشوند یا مکه بشوند از این‌ها به
عنوان اخوّت و برادری یک چیزی را می‌گرفتند، مجبور بودند که بدهند. حالا اگر کسی
بگوید حج این‌جا ضرری است دیگر، ما اگر بخواهیم حج برویم باید یک پولی هم بدهیم به
عنوان اخوّت، ولی هیچ فقیهی فتوا نداده که واجب نیست این‌جا گفتند که این ضرر را باید

متحمل بشوید. ولو این که آن ضرر خارج است از آن چیزی که طبع حج اقتضا می‌کند بله حج خود این که راه می‌خواهد بیفتد خرج دارد، می‌خواهد لباس احرام بخرد خرج دارد، این‌ها خرج‌هایی است که طبیعت حج او را اقتضا می‌کند اما این که گمرک باید بدهی یا حق الأخوه باید بدهی چه باید بدهی، این‌ها دیگر طبیعت حج نیست یک ظالمی یک چیزی یک رسمی را می‌گذارد چنین چیزی را می‌خواهد اخذ بکند ولی آن‌جا فقها فتوا دادند که حج واجب است و مقدم است. ممکن است که ما نحن فیه هم این چنین باشد.

این کلام یک مقداری اولاً اجمال دارد به کجا می‌خورد توجیه می‌خواهند بکنند عمل این بزرگان اصحاب ائمه را، می‌خواهند این را توجیه بکنند که این‌ها باب را باب تراحم می‌دیدند برای خودشان که از یک طرف مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر و از یک طرف امر دیگری می‌دیدند، این‌جا را می‌خواهند حل کنند، این ما وقع من این أجله را می‌خواهند حل بکنند؟ یا نه تعارض بین ادله‌ی دالّی بر اشتراط و ادله‌ی دالّی بر عدم اشتراط را، این را می‌خواهند حل بکنند؟ بین این دو تا را می‌خواهند حل بکنند؟

ظهور اولی به نظر حقیر این است که این دومی را ایشان می‌خواهد بگوید.

احتمال اول:

ولی بعض أجله آن اولی را کأنّ از کلام ایشان استنباط کرده‌اند که ایشان می‌خواهد این مسئله‌ی اجلاء را این‌جور حل بفرمایند که قهراً اگر این باشد می‌شود یک جواب مثلاً ششمی، یا زیرمجموعه‌ی یکی از این جواب‌های پنج‌گانه‌ای است که دادیم. که ایشان می‌خواهند بفرمایند حالا این بزرگان مثل مثلاً میثم تغار و ابودر و سایر بزرگانی که متحمل مشاقّ شدیده شدند حتی به شهادت رسیدند در این راه، از باب تراحم بین دو تکلیف بوده، آن دو تکلیف چه بوده؟ یکی این که حرام است اضرار به نفس، اضرار به دیگری، «و لا تُلقُوا یا اَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ» (بقره، 195) و امثال این. این یک تکلیف، تکلیف دیگر این بوده که نگذارید دین مندرس بشود نگذارید ظلم شایع در جامعه باشد نگذارید احکام خدا تعطیل شود نگذارید مناصب الهیه به دست ظالم‌ها باشد این هم یک تکلیف است آن تکلیف، این هم یک تکلیف است، آن حرام است این واجب است. تراحم بین این دو تا می‌شود قدرت بر امتثال هر دو نیست اگر بخواهیم ضرر به نفس و امثال این‌ها نرسد آن کار را نمی‌توانیم بکنیم می‌خواهیم آن کار را بکنیم ضرر به نفس را نمی‌توانیم امتثال بکنیم حرمت ضرر به نفس را نمی‌توانیم امتثال بکنیم تراحم می‌شود و چون آن‌ها امور اهم هستند و این بزرگان تشخیص دادند که آن‌ها اهم هستند فلذا او را مقدم داشتند به این حل می‌شود ما اگر بخواهیم این‌جوری بگوییم حل می‌شود کما این که الان هم همین‌جور است دیگر، مثلاً این تشخیص مصلحت نظام برای همین تشکیل شده دیگر که حکومت خیلی از جاها امرش دائر است بر دو تا تکلیف می‌شود که قدرت بر امتثال هر دو را ندارد مثلاً از یک طرف این است که غصب نباید بکند، املاک مردم را نباید تصرف بکند، باید به آن‌ها برگرداند این از یک طرف، از یک طرف دیگر می‌بینیم که، همین تقریباً یکی دو سال پیش چنین چیزی آمده بود برای شورای نگهبان و این که بسیاری از مراکز آموزشی در کشور، در سراسر کشور، بسیاری از مراکز آموزشی اجاره است، اجاره‌های آن به سر آمده ملاک آن می‌گویند آقا بلند شوید رفتند به دادگاه مراجعه کردند حکم تخلیه گرفتند، از آن طرف اموال مردم است، بدون اذن آن‌ها تصرف در آن جایز نیست، این یک حکم شرعی است یک حکم شرعی دیگر اگر همه‌ی این‌ها الان بخواهند تخلیه بشوند یک اختلالی در آموزش و پرورش لازم می‌آید یک اختلال اجتماعی لازم می‌آید بچه‌ها مدرسه ندارند جا ندارند

آموزش و پرورش جا ندارد این هم یک چیزی پیش می‌آید این‌جا باید چه بشود؟ تزامم می‌شود دیگر. از آن طرف حفظ این لازم است از آن طرف این هم که حرام است این است که این را آمد به خدمت شما عرض شود که شورای نگهبان، شورای نگهبان گفت که به حکم اولی بله درست است، پس چون شورای نگهبان احکام ثانوی را این چیزها را ملاحظه نمی‌کند این باید برود تشخیص مصلحت، مجلس فرستاد تشخیص مصلحت، آن‌ها هم برای دو سال و نیم چقدر گفتند که این حکم‌ها فعلاً جاری نشود منتها مال الاجاره‌ی مردم را کما هو حقهم باید به ایشان عطا بشود. پس این مسئله تزامم یک مسئله‌ی درستی است مسئله‌ی فقهی است درست است هم حکم عقل است و هم حکم شرع است و بر این اساس محقق خوانساری قدس سره می‌فرماید بر این اساس ابودر، میثم تمار و بزرگان دیگری که می‌بینیم، این‌ها این مسئله را محاسبه کردند این را اختیار کردند این فرمایشی است که ایشان می‌فرمایند. این هم ممکن است یک چنین راهی ممکن است که ما بگوییم ادله‌ی، این‌جا دیگر ادله‌ی امر به معروف را ایشان از یک طرف مُروا بالمعروف، این هم از این طرف فرمودند.

اشکال احتمال اول:

ولی اگر بخواهیم این‌جوری حل بکنیم ما یک ادله‌ای دارد که می‌گوید ضرر به نفس نرسان. شما می‌خواهید بفرمایید ادله‌ی امر به معروف اطلاق دارد تقیید نشده فلذا تزامم می‌شود ادله‌ی امر به معروف به ما می‌گوید مُر بالمعروف مطلقاً، چه ضرر به تو می‌رسد و چه ضرر به تو نمی‌رسد، یک ادله‌ی دیگری هم داریم می‌گوید آقا ضرر به نفس زن، ضرر به اهل زن، ضرر به دیگران زن، آن هم حرام کرده مثلاً ابودر رضوان الله علیه دیده بله از یک طرف خدا به او می‌فرماید مُر بالمعروف مطلقاً، چه ضرر به تو وارد بشود و چه نشود، از یک طرف می‌فرماید که لا تُضر نفسک و اهلک و سائر الناس و المسلمین، حالا می‌بیند هر دوی آن را نمی‌تواند امتثال بکند، سبک سنگین کرده در آن شرایط دیده که امر به معروف مقدم است. اگر بخواهیم این‌جوری حل بکنیم داستان آن‌ها را باید بگوییم ادله‌ی امر به معروف اطلاق دارد تا به آن‌ها تزامم بشود اما اگر نه، استفاده‌ی تقیید کردیم دیگر این باب پیش نمی‌آید که آن‌ها از این باب این کار را انجام داده باشند ما از کجا تقیید کردیم یا گفتیم ادله‌ی امر به معروف قصور مقتضی دارد، اصلاً اطلاق ندارد موارد ضررهای این‌چنینی را بدهد و یا این که گفتیم ادله‌ی لاضرر حاکم است پس تقیید کرده وقتی تقیید شد پس دو دلیل شاخ به شاخ نمی‌شوند یعنی دو دلیل این‌جور نمی‌شود که دو تا تکلیف الان بر دوش من بیاید تزامم بشود اصلاً ادله‌ی امر به معروف این‌جاها را نمی‌گیرد تا بخواهیم بگوییم تزامم شده، اگر می‌خواهید طرف مزاحمت را ادله‌ی امر به معروف قرار بدهید اگر نه، می‌خواهید چیز دیگری قرار بدهید بگویید که بله حفظ شریعت یک وظیفه‌ی آخری است ربطی به باب امر به معروف و نهی از منکر متعارف ندارد، حفظ شریعت از اندراس یا هرگاه بیضه‌ی اسلام در خطر بود این‌ها باید... دفاع این‌ها، دفاع از آن‌ها هست بنابراین آن دفاع در جایی است که حتی اگر ضرر هم به انسان می‌رسد. بنابراین این توجیه که ما می‌خواهیم بگوییم برای خصوص این مورد ایشان دارند می‌فرمایند این شبهه را دارد که این‌جا باب تزامم در نمی‌گیرد اگر مقصود شما بین ادله‌ی حرمت اضرار و ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر است.

س: ...

ج: مگر به ابان بن تغلب نفرمود که من دوست دارم که در مسجد بنشینم و فتوا بدهم؟

این فتوا دادن و به رأی خودش مجتهد بخواهد عمل بکند یا کسی که متوجه خودش می‌شود از زمان معصومین علیهم السلام بوده که این‌جوری تربیت کردند، این راه راهی نیست که بعد از عصر غیبت پیدا شده باشد در اعصار خود ائمه علیهم السلام بوده، در روایات اشاراتی و ملامحی از این هست مثلاً عبدالله بن بُکیر یک مطلبی گفته بعد به او گفتند این مطلبی که می‌گویی از امام نقل می‌کنی؟ گفت نه رأی رزقنی الله، در باب طلاق، گفت من نقل نمی‌کنم اجتهاد کردم رأی رزقنی الله، یا معلى بن خنيس و عبدالله بن ابی یغفور مسافرتی بودند این‌ها برای اکل یک گوشتی یکی خورد و یکی نخورد روی اجتهادشان، بعد که آمدند خدمت امام صادق سلام الله علیه اجتهادشان را نقل کردند حضرت در یک نقل هست که معلى بن خنيس فرمود این درست است و آن را فرمود نه، یا در نقل دیگری عکس آن، بالاخره این اجتهاد بابش مفتوح بوده از همان زمان‌ها، «و لقد اوجع قلبی موت ابان» که از امام صادق سلام الله علیه است که حضرت می‌فرمودند که من دوست دارم که تو در مسجد بنشینی و فتوا بدهی.

س: ...

ج: دلیل بر عدم آن نداریم.

س: ...

ج: نه، اشکال این است که این کار این‌ها را شما می‌خواهید از باب چه حل بکنید اگر کار این‌ها را می‌خواهید از باب تراحم حل بکنید تراحم چه و چه؟ کدام تکلیف یا کدام تکلیف؟ حرمت ادله‌ی حرمت اضرار به نفس و به غیر و به اهل و ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر، این وقتی تراحم می‌کند که ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر اطلاق داشته باشد و مشروط نباشد درست؟ تا الان خطایش متوجه من باشد از یک طرف هم آن ادله باشد آن وقت می‌گوییم تراحم بشود، اما ما گفتیم این چنین نیست وقتی این چنین نیست پس عمل ابوذر و میثم و سایر بزرگان رضوان الله علیهم را نمی‌توانیم این‌جوری از باب تراحم بگیریم

احتمال دوم:

و اما اگر مقصود ایشان، این حالا تتمه‌ی کلام را که بگویم اما اگر مقصود ایشان کما هو الظاهر که ایشان نخواهد بداند آن این‌جا را از راه تراحم حل بکند مقصود ایشان این است که اصلاً ادله‌ی امر به معروف و این ادله چه دارند؟ تراحم دارند ادله‌ی امر به معروف و این ادله با هم تراحم دارند این دو طایفه‌ای که ما داشتیم حالا که تراحم دارند باید جا به جا ببینیم که کدام اهم است ربّما این که امر به معروف اهم است آن را باید مقدم بداریم ربّما این که اضرار اهم است آن را باید مقدم بداریم امر به معروف بخواهیم بکنیم صدها نفر کشته می‌شود حالا آن هم خیلی مسئله‌ی مهمی نیست نه، اگر عکس است حالا یک ضرری وارد می‌شود برای آن خیلی مهم است این‌جا چرا، آن جایی هم که مساوی هستند تخیر می‌شود آن قاعده‌ی باب تراحم می‌خواهیم پیاده بکند، این جور می‌خواهند بفرمایند که اصلاً باب، باب تراحم است که این بعید نیست ایشان این‌طور می‌خواهند بفرمایند و بعضی از فقهای دیگر هم همین مطلب را دارند که این باب، باب تراحم است.

اشکال احتمال دوم:

این مطلب هم که بخواهیم بگوییم این‌جا باب تراحم است باز تمام نیست علی ضوء ما

ذکرنا، چرا؟ برای این که گفتیم که این ادله محکوم لاضرر است وقتی محکوم لاضرر است پس جایی که ضرر هست اصلاً وجوب ندارد همان‌طور که لاضرر و لاضرار فی الاسلام، إغسلوا وجوهکم را در باب وضوء تقیید می‌کند و ادله‌ی صوم را تقیید می‌کند ادله‌ی حج را تقیید می‌کند و و، همین‌طور ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر را هم تقیید می‌کند. بله این را قبول داریم که باید ضرر نباشد اما این را منکر نیستیم که یک تکالیف دیگری هست و یک وظایف دیگری هست که ممکن او را مندرج تحت امر به معروف بکنیم یا ممکن است که اصلاً باب دیگری باشد. یک مراتب بسیار مهمه‌ای که اصل اسلام در خطر باشد کیان اسلام در خطر باشد و امثال آن موارد، آن‌ها مشروط نیست اما مراتب غیر از آن و نازله‌ی آن مشروط است به دلیل لاضرر و به دلیلی که روایت فضل بن شاذان عن الرضا سلام الله علیه که حضرت تقیید فرمود در آن‌جا. بنابراین نمی‌توانیم این باب را از باب تزاحم قرار بدهیم و حق این است که از ادله استفاده‌ی اشتراط تمام است.

بررسی ادله مختصّ نصوص عام و معارض با نصوص خاص: دلیل عقل

این ادله‌ی لفظیه‌ای بود که بحث شد. دلیل دیگری که به او استدلال شده دلیل عقلی‌ای است که محقق اردبیلی قدس سره در مجمع الفائدة و البرهان به آن تمسک فرموده دلیل ایشان این است که فرموده ضرر به دیگران قبیح است ضرر به نفس هم قبیح است ضرر به اهل هم قبیح است آن منکری را هم که دارد آن فاعل منکر انجام می‌دهد یا آن ترک واجبی را که تارک معروف دارد انجام می‌دهد آن هم قبیح است دفع القبیح بالقبیح قبیح، شما آن قبیحی را که فاعل منکر یا تارک معروف دارد انجام می‌دهد می‌خواهید دفع بکنید به چه؟ به اضرائی که خود این اضرائی قبیح است و دفع القبیح بالقبیح قبیح، پس بنابراین به این حکم عقلی می‌فهمیم ادله‌ی امر به معروف اطلاق ندارد چون این جعل قبیح است که شارع ما را وادار بکند که به یک امر قبیحی دفع قبیح کنیم. این استدلال مرحوم محقق اردبیلی قدس سره است.

اشکال تمسک به دلیل عقل:

این استدلال هم منقوض است به مواردی که در شرع داریم که دفع شده قبیح به اموری که ضرری است و شما هم که می‌گویید ضرر قبیح است دیگر. جهاد، جهاد چه هست؟ دفع منکر است جهاد ابتدایی دفع منکر است آن‌ها هم مشرک هستند آن‌ها طاعی بر اسلام هستند آن‌ها تارک اوامر الهیه هستند این منکر است این را اسلام دستور داده با شرایط ویژه که دفع کنید ولو شهید می‌شوید ولو کشته می‌شوید ولو اموال‌تان چه می‌شود جهاد تمامش ضرر مادی که دارد حالا ارتقائات معنوی مانع از این نیست که این‌جا صدق ضرر بکند این بالاخره ضرر است ضرر به حسب لغت نقص در مال و عرض و طرف و این‌ها است. این که هست اگر دفع منکر به ضرر دفع القبیح بالقبیح است و دفع القبیح بالقبیح قبیح، جهاد هم همین‌جور است و یا این که اجرای حدود، اجرای حدود و دیات و قصاص و امثال ذلک که برای این است که «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» (بقره، 179) که معنای آن این است که اگر قصاص کنید در آن حیات مجموع شماسست یعنی دیگران جرأت نمی‌کنند بیایند بکشند، یکی از معانی آن مثلاً این است وقتی می‌بینند کسی کسی را کشت آن را می‌کشند قصاص می‌کنند این باعث می‌شود که دیگران حساب کار خودشان را بکنند و این موجب حیات شماها می‌شود این‌جا دفع القبیح دارد می‌شود که کشتن یکدیگر باشد بالقبیح، اگر این‌طور باشد که شما می‌فرمایید و هكذا امثال‌های دیگر. و اما حلاً کجا عقل

می‌گوید دفع القبیح یک امری که به اضرار قبیح است ضرر درست است نفس مال و جان و این‌ها هست اما مطلقاً این قبیح نیست وقتی قبیح است که آن مهم‌تر نباشد آكد نباشد مثلاً دفع افسد را به فاسد بکنند مثلاً خدای ناکرده یک کسی یک بیماری‌ای گرفته این بیماری کشنده است اما اگر پاهای او را قطع بکنند زنده می‌ماند قطع عضو قبیح است ضرر است اما وقتی این موجب حیاتش می‌شود و آن ضرر اعظم از بین می‌رود آن افسد از بین می‌رود این قبیح نیست بلکه حسن، در مانحن فیه هم همین‌جور است پس بنابراین این که بگوییم مجرد ضرر زدن قبیح است و دفع القبیح بالقبیح می‌شود اگر بر ضرر بر نفس یک امر بالاتری و مهم‌تری مترتب باشد این‌جا هیچ قبحی ندارد بلکه حسن هم دارد علاوه بر این که این در صورتی است که این ضررها ما به إزاء خودش نداشته باشد اما اگر خود ضرر مابه إزاء داشته باشد درست است که ضرر است اما ما به إزائی دارد که قابل مقایسه نیست که جابر در حقیقت دارد دیگر این‌جا قبیح نیست نمی‌خواهیم بگوییم ضرر صدق نمی‌کند اما قبیح نیست یک حرفی در قاعده‌ی لاضرر هست که بعضی‌ها گفتند ضرری که جابر دارد جایی که نقصان‌ها جابر دارد اصلاً ضرر نیست. و بر اساس این گفتند مثلاً جهاد ضرر نیست خمس ضرر نیست زکات ضرر نیست چرا؟ چون آن‌ها ثواب آخری دارد جابر دارد.

س: ...

ج: آن‌جا این‌جوری گفتند.

جواب آن‌جا این است که نه ضرر صادق است ما این را نمی‌خواهیم بگوییم این‌جا آن حرف را نمی‌خواهیم بزنیم ما داریم می‌گوییم قبیح اگر یک کاری مضرتی یک جابر مهمی دارد آیا ارتکاب آن مضرت قبیح است؟ عقل می‌گوید قبیح است؟ اگر یک جابر مهمی دارد یک ما به إزای مهمی دارد این را که عقل نمی‌گوید قبیح است. عقل هم که به دنیا فقط کار ندارد واقع امر را حساب می‌کند نفس الامر را دارد حساب می‌کند عقل می‌گوید شما اگر این کار را کردید ابدیت شما آباد خواهد شد، شما چطور می‌گویید این قبیح است؟ عقل نمی‌گوید قبیح است.

پس بنابراین نمی‌دانم این استدلال از این محقق بزرگ، چون مرحوم محقق اردبیلی علاوه بر فقاہت متکلم بزرگی است و اصولی بزرگی است که متأسفانه کتاب‌های ایشان در اصول و هنوز چاپ نشده ایشان حواشی اصولیش بر اصول ابن حاجب است چون آن موقع‌ها هنوز اصول عامه در حوزه‌های ما هم رایج بوده ایشان تعلیقه زده بر اصول ابن حاجب، و مباحث کلامی ایشان کتاب کلامی مستقلی از ایشان غیر از آن حدیقه الشیعه که به ایشان نسبت داده می‌شود معلوم نیست حالا حتماً برای ایشان باشد نیامده ایشان مرد بزرگی است در فکر و این‌ها، نمی‌دانم این، اگر این ظاهری باشد که در مجمع الفائده است عبارتی که ما می‌فهمیم اگر درست فهمیده باشیم این مناسب است با شأن آن بزرگوار نیست و لعلّ همین باعث شده که ما دیگر در کتب بعدی خیلی ندیدیم این استدلال عقلی شده باشد یعنی صاحب جواهر مثلاً متعرض چنین استدلال عقلی نشده یا ریاض و امثال این کتب‌های متأخر، بعد از آن بزرگوار ندیدیم این‌جور استدلال عقلی‌ای شده باشد لعلّ برای خاطر این بود که،

بررسی ادله مخصّص نصوص عام و معارض با نصوص خاص: اجماع، اتفاق و لاخلاف

و دلیل دیگری که به آن استدلال شده از ادله‌ی غیر لفظیه عبارت است از اجماع و اتفاق

و لاخلاف، که خود این محقق بزرگوار یکی از مدعیان عدم الخلاف است خود مرحوم محقق اردبیلی قدس سره می‌فرماید لاخلاف در این مسئله که مشروط است وجوب امر به معروف و نهی از منکر به این که مفسده‌ای و ضرری بر آن مترتب نباشد و همچنین صاحب جواهر رضوان الله علیه نقل فرمودند ظاهراً از بعضی، شاید از علامه هست که ایشان هم ادعای لاخلاف فرموده.

اشکال تمسک به اجماع، اتفاق و لاخلاف:

مواردی که لاخلاف می‌گویند اولاً علماً معمولاً کلمه‌ی اجماع و اتفاق را به کار نمی‌برند معنای آن این است که در آن مورد احرار اتفاق و اجماع کل را نکردند ولی خلاقی هم ندیدند فلذا فرمودند بلاخلافٍ أَجْدُهُ،

س: ...

ج: کامل هم بوده یعنی به هر چه وسیع‌شان هست ولی لعلّ حالا باشد یک کسانی که شاید کتاب نوشتند در دسترس ما نیست و امثال این‌ها.

بنابراین خود این تعبیر نشان‌دهنده‌ی اتفاق و اجماع کل نیست حالا اگر هم باشد اگر هم باشد در این موردی که ادله‌ی وافره وجود دارد این اتفاق و اجماع کشف نمی‌کند از این که این مُجمَعین از طریق دیگری غیر از همین ما بآیدینا، حکم شارع را و مرام شارع را به دست آوردند چون این دلیل وجود دارد بنابراین کاشف از یک مدرکی غیر از این مدارک موجوده در دست ما نیست که ما آن را بخواهیم در عرض این‌ها الان مطرح کنیم و اگر این ادله نبود آیا واقعاً این‌ها هم اتفاق می‌کردند؟ اگر این‌جوری بود که، اگر فرض کنیم این ادله هم نبود فقها همه می‌گفتند؟ بله این در عرض این ادله می‌شد و می‌شد مستند ما، اما اگر این ادله واقعاً نبود نه لاضرر بود و نه ادله‌ی دیگر مقیده بود نه آن حرف این بود که این‌ها انصراف دارد اگر این‌ها هیچ نبود باز هم می‌گفتند؟ لاندری، معلوم نیست می‌گفتند بنابراین ما نمی‌توانیم در این‌جور موارد به اجماع و لاخلاف تمسک کنیم آن نمی‌شود مدرک ما باشد مدرک همان‌هایی است که عرض شد.

بحمدالله این مسئله ثابت شد که این اشتراط فی الجملة وجود دارد.

ادله قائلین به عدم اشتراط عدم مفسده و عدم ضرر:

و ممّا ذکرنا ظهر استدلال کسانی که می‌گویند شرط نیست استدلال آن‌ها چه هست؟ آن‌هایی که می‌گویند شرط نیست همان ادله‌ای است که ما معارض قرار دادیم و اطلاعات ادله. و عدم قبول آن ادله‌ای که ما با او تقیید کردیم روی قول آن‌ها هم روشن شد دیگر قهراً جواب سخن آن‌ها هم روشن شد.

ادله قائلین به تفصیل:

آن‌هایی که تفصیل قائل هستند به این که در موارد خیلی مهم، در آن مواردی که خیلی مهم باشد شرط نیست اما دیگر در غیر آن مهم‌ها شرط است. این هم وجهش روشن شد که آن‌ها لابد یا تراحم قائل می‌شوند مثل همین که از محقق خوانساری نقل کردیم و یا می‌گویند آن انصراف در آن موارد غیر مهمه است اما در موارد مهمه انصراف ندارد پس به جواب این‌ها هم همانطور که در ضمن مطالبی که عرض شد روشن شد.

این بحث پایان یافت.

حالا وارد جزئیاتی باید بشویم.

بررسی چند مسأله:

مسأله اول: آیا انتفاع واقع المفسده و واقع الضرر شرط است؟

اولین مسئله‌ای که حالا عنوان می‌کنیم دیگر ادله‌اش باشد برای فردا، این است که شرط این که ضرری نباید باشد آیا واقع الضرر شرط است؟ انتفاع واقع الضرر شرط است انتفاع واقع المفسده شرط است؟ که هر جا احتمال دادیم شاید ضرری باشد قهراً شرط در شرط وجوب است نمی‌دانیم ضرر دارد یا ندارد واجب نیست فکیف به این که احتمال بدهیم مظنه داشته باشیم اطمینان داشته باشیم اصلاً نمی‌دانیم ضرر دارد یا ضرر ندارد اگر واقع الضرر، واقع المفسده، عدم واقع الضرر و واقع المفسده شرط بشد نتیجه‌ی آن این می‌شود چون شرط وجوب است هر جا که شک کردیم این شرط وجوب هست یا نیست قهراً بر ما چیزی واجب نیست مثل این که شک داریم ماه رمضان هست یا نیست واجب نیست روزه. شک داریم زید به ما سلام کرد که جوابش بر ما واجب باشد یا نه؟ شک داریم احتیاج هم به استصحاب عدم سلام کردن نداریم شک داریم تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌اش می‌شود پس این خیلی بحث مهمی است که آدم شک دارد اگر که این جوری باشد خیلی کارم آسان‌تر می‌شود یک مقداری. شک دارد ضرر دارد یا ندارد

س: ...

ج: نه، لازم نیست فقط استحباب دارد.

و از آن طرف اگر بگوییم که نه الضرر المعلوم المفسده المعلومه، عدم این شرط است قهراً در جاهایی که احتمال ضرر هم می‌دهیم مظنون‌مان هم باشد ضرر باید اقدام بکنیم چون شرط الضرر المعلوم است المفسده المعلومه است و اگر بگوییم نه اعم است از این مطلق احتمال ضرر، مظنه‌ی ضرر، اطمینان به ضرر یا حتی خوف ضرر، کدام یک از این‌ها را باید بگوییم انشاءالله این بحث مهمی است که فردا متعرض می‌شویم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.